

## عبدالرفیع حقیقت - رفیع

## نهضت‌های ملی ایران (۱)

(۲۰)

همانطوریکه پیش بینی میشد بعد از مرگ‌ها رون الرشید متصرفات امپراطوری اسلامی بتقسیم درآمد و نظام اجتماعی متشکل دوره‌ها رونی دچار هرج و مرج گردید. محمد امین طبق وصیت پدر خود در بغداد بخلاف نشست فضل بن ربیع که منصب وزارت هارون را برعهده داشت در اثر خوش خدمتی به امین بمقام وزارت وی نیز منصوب و مستقر شد.

۱ - تنی چند از خوانندگان فاضل و ارجمند مجله از بدو انتشار سلسله مقالات تاریخی (نهضت‌های ملی ایران) در مجله ادبی ارمغان تاکنون تلفنی یا بوسیله نامه که برخی از آن نامه‌ها تحت عنوان نامه وارده در مجله ارمغان چاپ شده، نگارنده را مورد محبت و لطف قرار داده‌اند.

بنابراین ضمن اظهار تشکر و سپاس از توجهات و الطاف بی دریغ آنان بخصوص شاعر و محقق عالیقدر جناب آقای پژمان بختیاری و دانشمند ارجمند جناب آقای امام نجفی توضیح میدهد: همانطوریکه در ابتدای این سلسله مقالات معروض افتاده از سالها قبل تاکنون مشغول تألیف و تدوین (تاریخ نهضت‌های ملی ایران) از قدیمترین زمان تاریخی تا عصر حاضر میباشد (در حال حاضر دو مجلد از آن آماده طبع و نشر شده است)

چنانچه خوانندگان ارجمند مشاهده مینمایند که در برخی موارد موضوعی به اختصار بیان میشود باید استحضار داشته باشند که مقالات مذکور با تناسب صفحات مجله تهیه شده و در حقیقت خلاصه‌ای از تألیف مورد بحث میباشد.

امین مرد هوسباز و بی بندوباری بود ، و از جلوس برمسند خلافت نیز بدون توجه بموقعیت حساس خود همواره به باده گساری و عیش و عشرت بلزانان حرم سرا پرداخت ، همین عدم توجه و سهل انگاری در امر کشور داری ، اطرافیان وی از جمله فضل بن ربیع را که سخت از مامون وحشت داشت بچاره اندیشی واداشت .

امین که غرق تمایلات نفسانی و لهو و لعب بود تصمیمات و پیشنهادات او را کور کورانه تأیید میکرد و دستور اجرای آنرا صادر مینمود .

درباری که با نظر هر سبازانه دلچکان و خنیاگران و غیاریان بی سروپا اداره میشد یکباره تصمیم گرفت که مامون و موتمن برادران امین را که طبق وصیت هارون هر يك میباید بر قسمتی ازمصرفات خلافت اسلامی حکومت داشته باشند ، از کار برکنار کند و عنوان ولایتعهدی را نیز که بموجب فرمان هارون متعلق به مأمون بود از او باز گیرند .

این تصمیم را امین بنا بتوصیه و صوابدید فضل بن ربیع گرفت و موضوع را با بزرگان و امیران خود در میان گذاشت ، ولی آنان انجام این کار را آنهم با این سرعت صلاح ندانستند ، فقط تنی چند از جمله علی بن عیسی بن ماهان انجام آنرا ضروری تشخیص دادند برای انجام این منظور ابتدا بنای کار را بر حبله و تزویر گذاشت باین معنی که امین نامه ای بمأمون و نامه دیگری به موتمن برادران خود نوشت که چون در کار ملک به مشورت شما نیاز دارم ، بنابراین وجود شما در بغداد بسیار مغتنم خواهد بود ، موتمن که حکومت ولایت جزیره باو تعلق داشت اطاعت دستور برادر بزرگتر کرد و ببغداد رفت ، اما مامون پس از دریافت نامه امین در مرو موضوع را با فضل بن سهل اندیشمند بزرگ ایرانی در میان گذاشت و در این مورد از او کسب تکلیف کرد ، بطوریکه عموم مورخان نوشته اند فضل بن سهل بو فور فضل و حکمت و کمال عقل و درایت و وقوف بدقایق علم نجوم و اطلاع بر حقایق سایر علوم زمان

خود موصوف و معروف بود .  
 وی در شهر مرو که یکی از شهرهای معتبر شرق ایران بود ، در بین خانواده  
 اصیل زردشتی نشو و نما یافته بود ، در آغاز عمر بدین پدران خود معتقد بود ولی  
 بنا به علاقه باطنی یا بصوابدید یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد .  
 نقل کرده اند . در آن روزی که وی تصمیم گرفت مسلمان شود پس از انجام  
 غسل ، جامه پاک درپوشید و بر سر سجاده سرود زردشتی میخواند او را گفتند اکنون  
 که مسلمان شدی خواندن نغمه گبری چیست ؟ جواب داد: بر خود روانمیدارم که  
 زمانی را بگذرانم و در آن زمان پای بند دینی نباشم . بهر حال فضل بن سهل در جمیع  
 علوم و فنون آن عصر بخصوص در علم نجوم تسلط و شهرت کامل داشت ، معلوم نیست  
 واقعا مدارک و شواهد و مشاهدات نجومی وی را معتقد نموده بود که غلبه مامون  
 بر برادرش امین حتمی است و یا اینکه از روی تشخیص اوضاع و احوال و وقوف  
 کامل و خصائص ذاتی آنها با در نظر گرفتن شوق و علاقه هواداران هر دو طرف این  
 پیش بینی را کرده بود که بطور قاطع بمأمون گفت: از اوضاع کوا کب چنان معلوم  
 میشود که تو بر امین غالب گشته و از روی استقلال ممالک اسلامی را در تحت تصرف  
 در آوری ، با این ترتیب پیروزی تو حتمی است و فرا خواندن توبه بغداد نیز ،  
 جز نقشه مزورانه ای برای دربند افکندن و یا احیاناً از بین بردن تو چیز دیگری  
 نمیباشد بهتر آن است که در جواب امین اظهار داری که من یکی از عمال امیر المومنین  
 هستم و هر فرمانی که از طرف خلیفه صادر شود بر آن اعتراضی نیست ولی چون  
 پدرم هارون وصیت کرده است که در این مرز ساکن باشم خلاف وصیت او را صلاح  
 ندیدم و بهمین جهت ببغداد نیامدم ، و مامون نیز با اطمینان خاطر بهمین نحو  
 عمل کرد .

امین که با وصول نامه مامون از مرو نقشه خود را عملی ندید بر خلاف

وصیت پدر مامون را از ولیعهدی عزل کرد و پسر خود موسی را ولیعهد نمود و لقب الناطق بالله بوی داد (۱۹۴ هجری) سپس عده‌ای را بمکه اعزام نمود که عهدنامه‌ای را که هارون الرشید در زمان حیات خود پس از قرائت در حضور بزرگان قوم واخذ تعهد از امین و مامون بر در کعبه آویخته بود گرفته و پاره کردند. همین عمل موجب بروز اختلاف و دشمنی آشکار بین دو برادر شد. مامون تحت تعلیمات فضل بن سهل موقع خود را در مشرق ایران تحکیم و استوار نمود.

ایرانیان که همیشه مترصد فرصت بودند اختلاف بین دو برادر را غنیمت شمردند و بنا برتوصیه واقع بینانه بزرگان خود که در رأس آن فضل بن سهل سیاستمدار بزرگ و طاهر بن حسین بن مصعب سردار عظیم الشان ایرانی قرار داشتند بتدارک تجهیزات جنگ با امین و عمال عرب او پرداختند. در همین موقع هرثمه سردار کافی و لایق مامون سمرقند را گرفت، و رافع بن لیث که خروج نموده و ماوراءالنهر را متصرف شده بود قبول اطاعت نمود. و اقتدار مامون بجائی رسید که خود را خلیفه مشرق اعلام نمود، از طرف دیگر امین که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمدهای خلافت را صرف هوسرانی و عیاشی‌های ناشایست مینمود، لیکن بواسطه بذل و بخششهای زیاد در بغداد محبوبیت داشت ولی مامون بواسطه تمایلات ایرانی که داشت در آنجا مورد بغض و تنفر بود، امین که برادر خود مامون را پس از عزل از ولایتعهدی برسمیت نمی‌شناخت یکی از سرداران خود بنام علی بن عیسی بن ماهان را با پنجاه هزار سوار جهت سرکوبی مامون بایران گسیل داشت و تاکید نمود بهر نحوی که ممکن گردد مامون را دستگیر نموده و ببغداد آورد.

وقتی خبر عزیمت علی بن عیسی و لشگریان وی به مرور رسید مامون که انتظار چنین لشکر کشی را داشت پس از مشورت با فضل بن سهل که عنوان مقام وزارت او را برعهده داشت طاهر بن حسین بن مصعب ملقب به ابوالطیب را با بیست هزار تن مرد

جنگی بمقابله علی بن عیسی فرستاد .

### طاهر خراسانی پیشتاز و پایه‌گذار استقلال ایران

طاهر که نام او در تاریخ بنام سردار بالیاق و بزرگ ایرانی ثبت شده است از وطن پرستان پرشور و نامی این دوره بشمار میرود . وی نخستین و بزرگترین و شجاع‌ترین فرزند ایران است که پس از سلطه عرب پرچم استقلال ایران را برافراشت و موسس سلسله طاهری یا طاهریان در ایران شد . این خلکان نام و نسب او را بدین طریق یاد کرده است : ابوالطیب . طاهر بن الحسین بن مصعب بن رزیک بن ماهان ، و گوید در جای دیگر دیده‌ام : رزیک بن اسعد بن راذویه و در جای دیگر اسعد بن راذان و بعضی هم گفته‌اند مصعب بن طلحة بن رزیک الخزاعی ، از اسخیاة مشهور بچودو کرم مفرط بوده است ، طاهر از بزرگترین یاران و پشتیبانان مأمون بود . تولد وی در سال ۱۵۹ هجری در شهر فوشنج یا پوشنگ خراسان اتفاق افتاده است . از آغاز زندگانی او اطلاع صحیح و دقیقی در کتابهای تاریخی ذکر نشده است .

نوشته‌اند : طاهر مردی شاعر و مترسل و بلیغ بوده ، بطوریکه ابن الندیم تصریح نموده مجموعه رسائلی داشته است و رساله او که بمأمون خلیفه هنگام فتح بغداد نوشته مشهور است ، وجد او مصعب نیز مردی شجاع و ادیب و والی پوشنگ و هرات بوده است ، طبق نوشته سمعانی در الانساب طاهر از بینائی يك چشم محروم و اعور بوده است .

عمر و بن بانه این بیت را در وصف او گفته است :

یا ذوالیمینین وعین واحدة      نقصان عین و یمین زائده

حکایت کنند که : اسمعیل بن جریر بجلی یکی از مداحان طاهر بود ، روزی

به طاهر گفتند که: اسماعیل شعر دیگران را دزدیده و آن اشعار را در مدح تو ساخته و پرداخته است. طاهر خواست اسماعیل را بیازماید، بد و گفت مرا هججوی گوی. اسماعیل امتناع ورزید طاهر او را الزام کرد و اسماعیل این ابیات در هججو او گفت:

رأيتك لاترى الابعين	عينك لاترى الاقليلا
فا ما اذا صبت بفردي عین	فخذ من عينك الاخرى كفيلا
فقد ايقنت انك عن قريب	بظهر الكف تلمس السبيل

وقتی که طاهر ابیات فوق را شنید، اسماعیل را گفت: زنهار که این اشعار نزد احدی نخوانی سپس کاغذی را که اشعار مورد بحث بر آن نوشته بود پاره کرد.

### علت انتساب طاهر بلقب ذوالیمینین

در باره انتساب طاهر به لقب ذوالیمینین اختلاف است، بعضی نوشته اند. از آن جهت او را ذوالیمینین گفتند که علی بن عیسی بن ماهان یا یکی از اصحاب وی را در جنگ ری که جریان واقعه آن در صفحات آینده نقل خواهد شد در اثر ضربتی که با دست چپ خود بر سر او فرود آورد به دو نیم کرد، و یکی از شعرا در آن وقت گفته است: (کلنا يدك يمين حين تضربه) و از آن روی مأمون او را به ذوالیمینین لقب داد.

برخی از جمله بلعمی در ترجمه تاریخ طبری مینویسد که مأمون بعد از پیروزی طاهر در جنگ با علی بن عیسی با و نامه نوشت (بفرمود تا او را بیعت کند بخلیفتی و نیز بیعت او از مردمان ری بستاند و او را امیر المومنین خوانند و مأمون او را ذوالیمینین خواند و گفت ترا هر دو دست راست است و همه خراسان تاروی بیعت مأمون کردند) یمینک یمین امیر المومنین، و یسارک یمینک (المرضع)

علت دیگر این انتساب را اینطور مینویسند : وقتی که مأمون حضرت علی بن موسی الرضا را به ولیعهدی خود برگزید بطاهر تکلیف بیعت با امام کرد ، او دست چپ خویش را پیش آورد و در حال بیعت گفت : ( دست راستم در قید تبعیت خلیفه است ) مأمون در این حال گفت :

( دست چپی که بحضرت امام بیعت کند دست راست محسوب میشود )

### ناتمام

ای چارده ساله غرة العین  
 بالغ نظر علوم کونین  
 غافل منشین نه وقت بازی است  
 وقت هنراست و سرفرازی است  
 میکوش بهر ورق که خوانی  
 تا معنی آن تمام دانی  
 جائیکه بزرگ بایدت بود  
 فرزندی من ندارت سود  
 چون شیر بخود سپه شکن باش  
 فرزند خصال خویشتن باش

(نظامی)